

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نمونه‌های ایثار - ۱

حضرت ابوالفضل

العباس
علیه السلام

آیت‌الله سید محمد تقی مدرسی

مترجم: کورش علیانی

پیش‌گفتار مترجم

از خردی مرا چنان پروردند که مباحی باشم به جدّم که در واقعه روز دهم رأس التوابعین بوده است. جدّی که جانش را به راه حسین علیه السلام باخته است و امام خود سرش به دامان گرفته و درایت مادرش را ستوده است که چه خوش نامی بر او نهاده است. از همان خردی هر چه در خیال واقعه روز دهم غوطه می‌خوردم بعد از امام علیه السلام دو کس افسون‌گرانه دل از من می‌بردند و روی از من نهان کرده بودند. مردی آزاده که حرّ بود و گُردی علم‌دار که عبّاس.

□

فارسی شدن این کتاب قصّه‌ای دارد. چنان‌که مؤلف در مقدمه‌اش آورده متن اصلی کتاب که به عربی است نیازی است

در پی نذری. دیگری - برادری - کتاب را دیده و پسندیده؛ و چون ناگواری به او رسیده است او هم با خدایش عهدی کرده که بلا بگذرد و او کتاب را فارسی کند. بلا گذشته و کتاب فارسی شده. دوستی گفت: «فالنی! چنین کتابی هست مؤلف ایشان است و کتاب ترجمه شده است و ویرایش می خواهد. هستی؟»

مؤلف را از دور و به واسطه یکی دو اثر ترجمه شده اش می شناختم. دانسته بودم به خلاف بسیاری از بزرگان و بزرگ نمایان به حکم «هر آن کس ز دانش برد توشه ای؛ جهانی است بنشسته در گوشه ای» بی هیاهو می پژوهد و می نگارد. دوستم را جواب گفتم: «ان شاء الله» و خوش حال بودم که تالی جدم خدمتی - حقیرانه خدمتی - به این خاندان می کنم.

متن عربی کتاب را و متن ترجمه را دیدم. نثر عربی کتاب - به زعم من - شیوا و درخشان است ولی ترجمه از نوعی بود که زمانی پیش تر رواج بسیار داشت - خصوصاً در ترجمه قرآن و ادعیه - و می توان ترجمه مقید به تفسیر نامیدش. چنین ترجمه ای اگر در باب قرآن و احادیث و ادعیه - ... به دلیل نگرانی برای انتقال معانی - روا باشد درباره کتابی چون این روا نمی نماید. ناچار دست در دامن همان دوست زدم که به رغم زحمات برادر مترجمان کار را باید از سر گرفت؛ مترجمی بیابید. او هم دیواری کوتاه تر از دیوار حقیر نیافت.

تلاش کرده‌ام تا اندکی از زیبایی و شیوایی نثر عربی را به ترجمه فارسی بکشانم. این که چنین شده است یا نه؛ قضاوت شما درست‌تر خواهد بود.

به قدر خویش کوشیده‌ام که ترجمه دقیق باشد ولی هیچ مدعایی ندارم که نمی‌توانم داشت.

در ترجمه آیات قرآنی و زیارت‌نامه حضرت عباس علیه السلام به ترتیب ترجمه‌های استاد بهاء‌الدین خرمشاهی و مرحوم استاد الهی قمشه‌ای را پیش چشم داشته‌ام. هر چند آنچه آخر کار از این قلم تراویده از آن ترجمه‌ها متفاوت است و لاجرم نقایص و خطاهایش به عهده من.

نیز باید گفت که متن عربی کتاب فصل هفتمی هم دارد که قصایدی است که شاعران عربی سرای بهر عباس علیه السلام سروده‌اند. به این بهانه که شعر عربی فارسی شده برای خواننده فارسی‌زبان لطفی ندارد شانه از زیر بار ترجمه این فصل خالی کردم که کار چون منی نبود.

متن زیارت‌نامه عباس علیه السلام و ترجمه‌اش را هم به عنوان دو ضمیمه به آخر کتاب افزودیم. باشد که محل استفاده باشد.

دو نکته اخیر بهانه‌ای شد که نام کتاب را که **العباس بن علی علیه السلام نصیر الحسین علیه السلام** بود تغییر دهیم.

خوب می‌دانم که هر چه کرده‌ام قصور است یا تقصیر. اما
ارجو که قصور عاجزانۀ ما خطا کاران به روز جزا سبق از کرامات
اهل جلالت بر باید که هو المستعان.

کورش علیانی

۵ محرم الحرام ۱۴۱۸

پیش‌گفتار مؤلف

ستایش آفریدگار عالمیان را است و درود خدا بر محمد و خاندان با برکتش.

در پی فرصتی بودم تا به نذرم وفا کنم. مرا با خدا عهدی بود که دربارهٔ سرورم عباس - سلام الله علیه - چیزی بنویسم. همان کسی که به رغم کمی مراجع دربارهٔ زندگیش، خود به گردن مؤمنین دوستدار اهل بیت حقی دارد؛ چرا که او همواره نمونهٔ نیکی و فضیلت بود و یک‌یک دوستداران [اهل بیت] علاقهٔ خاصی به عباس دارند که خداوند دعای همراه با توسل به او را اجابت می‌کند.

این فرصت دست داد و سفری خانوادگی را غنیمت شمردم و کتاب را روی نوارهای ضبط صوت برای همسرم املا کردم و او کمر به نوشتنش بست؛ سپس اصلاح و پاک‌نویسیش کردم و امروز هم که این نوشته رو سوی انتشار دارد.

از خدای بلندمرتبه می‌خواهم که از من و همه آنان که در راه
آماده‌کردن و توزیع کتاب یاری کرده یا می‌کنند بپذیرد؛ که او
است نعم‌المجیب.

محمد تقی مدرّسی

۷ صفرالخیّر ۱۴۱۶

فهرست

پیش‌گفتار مترجم	ه
پیش‌گفتار مؤلف	ط
جایگاه والا	۱
بالیدن هدفمند	۱۱
تیز بین	۱۹
نصّ‌ها عباس را می‌ستایند	۲۵
پیمان میان امام و یاور	۳۷
الوداع	۴۱
ضمیمه ۱: زیارت حضرت عباس بن علی <small>علیه‌السلام</small>	۴۵
ضمیمه ۲: ترجمه زیارت حضرت عباس بن علی <small>علیه‌السلام</small>	۴۹

جایگاه والا

در روزهای نوجوانیم که با چشمی گشاده و پاک در زندگی می‌نگریستم و عطر [زندگی] را با احساسی لطیف و روحی شاعرانه می‌بوییدم، شب‌های جمعه روسوی حرم ابوالفضل عباس بن علی علیه السلام در موطن خون‌بارم کربلای مقدس می‌کردم. آهسته و با شوق به صحن شریف می‌رفتم و با خوف به رواق وارد می‌شدم. آن‌دم که به ضریح مبارکش نزدیک می‌شدم در ذهنم چهره این دلاور سترگ را نقش می‌کردم؛ بر پشت اسب بادپای باشکوهی نشسته پاهایش بر زمین می‌کشید و چهره‌اش چون ماه‌پاره^۱ و به دست راستش شمشیر؛ و مشک بر دوش می‌کشید و قصد رودی کرده بود که چهار هزار جنگ‌جو که

(۱) تاریخ‌نویسان می‌گویند: عباس خوشرو و زیبا بود، بر اسب باشکوهی می‌نشست و پاهایش بر زمین می‌کشید؛ و او را ماه‌بنی‌هاشم می‌گفتند. (العباس، نوشته استاد عبدالرزاق مقرر، ص ۴۰، به نقل از مقاتل الطالبین ص ۳۳).

عمرِ سعد بر آن گماشته بود به فرماندهی عمرو بن حجاج در برش گرفته بودند. و این تاسوعای سال شصت و یک هجری بود؛ همان‌گاه که شمر بن ذی‌الجوشن به سرزمین کربلا قدم نهاد و نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد (فرماندار کوفه از سوی یزید بن معاویه) با خود داشت که در آن، ابن زیاد به فرمانده لشگرش عمرِ سعد دستور داده بود تا آب فرات را بر حسین علیه السلام و اهل بیتش و اصحابش ببندد.

چون روز دهم به نیمه رسید و بسی از اصحاب حسین و اهل بیتش به خاک افتادند، تشنگی به اهل بیت و به خصوص کودکان کم‌سال چیره شد و بانگ‌های «العطش، العطش» بالا گرفت. چیزی نمانده بود تا قلب سقای کربلا - ابوالفضل عباس علیه السلام پرچم‌دار لشگر حسینی - پاره شود؛ کسی که پس از آن که حمله‌ای پیروز به فرات کرد و - مطابق بعضی تواریخ - قبل از روز عاشورا با آب به خیمه‌گاه برگشت چنین لقب یافت.

عباس به یقین دلاور بود؛ لشگرکشی‌های میان امیرمؤمنان علی علیه السلام و اصحاب‌رده بر این امر گواهند. در یکی از جنگ‌ها هنگامی که یاران معاویه فرات را به چنگ گرفته بودند و اصحاب امیرمؤمنان را از آن باز می‌داشتند در فتح رود برادرش حسین علیه السلام را یاری کرد.

چون [اصحاب معاویه] برگم‌راهی پای فشردند و پند امام علیه السلام را دایر برگشودن صلح‌آمیز راه رود نپذیرفتند امام

علی علیه السلام در جمع یارانش خطبه‌ای حماسی خواند که در آن گفت: «شمشیرها را خون بنوشانید و آب بنوشید.»^۱ و یارانش را - مطابق این روایت - به فرماندهی فرزند شهید [ش] و برادرش عباس سوی رود برد. چون رود را فتح کردند امام - چونان که در پاره‌ای روایات آمده - آب را بر دشمنانش نبست. همان کوفیانی که دیروز زیر پرچم امام علی با معاویه جنگیدند امروز زیر پرچم یزید بن معاویه گرد آمدند و با سرور جوانان اهل بهشت و یارانش و اهل بیتش جنگیدند و از فرات بازشان داشتند.

و چنین بود که سرورم عباس خود را در میانهٔ بیش از چهارهزار دشمن بدخو یافت. [پنداری] که این از ورود به رود بازش داشت؟

هرگز... فریادهای استغاثه که از گلوی خاندان پیامبر بر می‌خواست و صلای تشنگی در می‌داد دلاور سرکش را برانگیخت تا قدم سوی امام حسین علیه السلام بردارد و از او اجازهٔ نبرد بخواهد؛ اما امام حسین علیه السلام اول اجازه‌اش نداد و گفت: «تو پرچمدار من و نشانهٔ لشگرم هستی.»

ابوالفضل گفت: «یا ابا عبدالله! سینه‌ام تنگ شده.»

امام حسین علیه السلام اجازه‌اش داد و گفت: «برای این کودکان اندکی آب بجو.»

آن‌گاه که کوچک بودم و پیش روی ضریح ابوالفضل عباس

(۱) ارووا السیوف من الدماء، ترووا من الماء.

می ایستادم، دیدگانم رو سوی خیمه گاه حسین می کردند؛ به سوی کربلای جاوید که نشان هایش و یاد تشنگی فرزندان کوچک و زنان شوی مرده و فرزندکشته [اش] را پاس می دارد. تصویر این دلاور ایستاده بر رود با آب جستش از برای این بی گناهان تکمیل می شد. این تصویر اثری آشکار بر دلم می گذاشت چندان که آنچه رخ داده بود را پیش رویم زنده و ملموس می یافتم. عباس بر رود ایستاده بود و اسبش را به آب زد؛ آن گاه دستانش را دراز کرد و کفی آب برگرفت و سوی کام از تشنگی خشکیده اش برد؛ چون یادش از تشنگی برادرش آمد آب را بر آب کوفت و به خود سخن هایی گفت که گردش روزگار از جاودانگیشان نکاست:

«جانا! [روزگار] پس از حسین [گاه] خواری من است

و پس از او مباد بودنم

این حسین است روسوی مرگ؛ و تو آبی خنک می نوشی؟

دور باد! این مرام من و کردار درست یقینان نیست.»^۱

و چهره عباس هنگام زیارت مرقدش چنین پیش رویم شکل می گرفت و هنگامی که باخواندن آن زیارت - که چشم را اشک بار

(۱) یا نفس من بعد الحسین هونی

و بـعده لاکنت ان تکون

هـذا الحسین وارد المنون

وتشربین بـارد المـعین

هیهات ما هـذا فـعال دینـی

ولافـعال صـادق الیقین

کند و راه نماید - سلامش می‌دادم، آفریدگار را چند رکعت نماز می‌کردم؛ دعایی چند می‌خواندم و پس از نوشیدن جامی از چشمهٔ وفایش و برگرفتن کفی از آب دریای بینشش و روشن شدن از نور ایمان رهنمایش باز می‌گشتم.

این نمونه‌ای از زیارت دوستداران اهل بیت (ع) در شهادت‌گاه ابوالفضل عباس علیه السلام در کربلای مقدس بود. آنجا که هزاران تن از هر سو به سویش روانند. میانشان حاجتمندانی را می‌بینی که خداوند سبحان را می‌خوانند و به عباس توسل می‌جویند؛ یا مردمانی که با هم به جنگند پیش ضریحش سوگند می‌خورند و دیگر هیچ‌یک را یارای آن نه که دروغی بگویند؛ که همه بر این عقیدتند که خدای اگر دروغی گویند عذابشان کند. نیز مجاهدانی را می‌یابی که از مرقد عباس زیادت عزم و استقامت می‌جویند....

در آغاز سخنم دربارهٔ ابوالفضل عباس علیه السلام چنین نقشی زدم^۱ تا در میانش از رازی پنهان در پس این مهرورزی و احترام بسی از بزرگان مسلمان بگویم. مهرورزی و احترام به سرورم ابوالفضل عباس به قدری [است] که می‌توان به تأکید گفت که هیچ‌یک از اهل بیت نبوت بعد از امامان معصوم (ع) به اندازهٔ ابوالفضل عباس علیه السلام محل توجه مؤمنین نیست. او را در قلب‌های مؤمنین

(۱) در اینجا از ترجمهٔ عبارت «ایها القاری الکریم» به دلیل ناهمخوانی با سیاق فارسی خودداری شد.م.

جایگاهی است سترگ، چونان که بردن نام این دلاور بزرگ وفا و
یاوری و دلاوری و گردن‌فرازی و بینش جامع و ایمان محکم را
پیششان مجسم می‌کند...

و چه رازی است در این؟

گاه این پرسش را پیش برادرانم واگفته‌ام: «در تاریخ ما
- دوستان اهل بیت رسالت - سرآمدان درخشانی هستند، از
یاران پیامبر ﷺ تا یاوران امام علی علیه السلام تا همنشینان امام
حسن علیه السلام و تا یاران دیگر امامان معصوم که میانشان فقیهان
بوده‌اند و سرداران و دلاوران؛ ولی چون ابوالفضل عباس علیه السلام
درخشیدن گیرد نور ایشان ناپدید می‌شود. چرا؟» [یاران] دانا به
یک‌گونه سخن گفتند: «آن راز در این است که عباس علیه السلام باب
الحوائج است و کس بدین باب درنیاید جز آن که حاجت روا
برگردد.» و چنین است آن دعای آشنا که مؤمنان - چون به تنگی
افتند و سختی دربرگیردشان - می‌خوانند: «خدایا به حق [او که]
زداینده غم از چهره برادرش حسین علیه السلام [بود] غمم بزدای.»^۱
گفتم: «آری... من خود این بسیار آزموده‌ام. چندان که روزی بر
من نگذشته جز آن که این حقیقت را ببینم. هرگاه که بندها بر من
استوار شدند خدای را - سبحانه و تعالی - خوانده‌ام و
ابوالفضل عباس باب الحوائج را نزدش وسیله ساخته‌ام و صد
صلوات بر پیامبر و آلش نذر کرده‌ام که ثوابش را به روح بزرگ او

(۱) الهی بحق کاشف الكرب عن وجه اخیه الحسین (ع) اکشف کربی

هدیه کنم؛ پس آن‌گاه غم زدوده می‌شد و بندها گشوده.»
لکن پرسش حقیر این است که: «از چه خدای - سبحانه و
تعالی - ابوالفضل علیه السلام را به این ویژگی سترگ برکشید؟» کسی در
شرق و غرب زمین خدای را به غم ابوالفضل سوگند نداده جز که
خدای غمش سترده، چرا؟ چه رازی است در این؟
پاسخ از این سان بود:

«ازیرا که کسی از اصحاب حسین و اهل بیتش (ع) چنان به دم
سرگشتگی نرسید که سرورم عباس در میانه رزمگاه به آن رسید.
آنکه که تنها آرزویش رساندن آب به خیمه‌گاه بود؛ آنجا که
کودکان از تشنگی می‌تافتند. مشکى را که با بقایای دستان
خون‌چکانش می‌کشید از زندگیش گران‌بها تر می‌دانست؛ و
هزاران تیرانداز رگباری از تیر بر او می‌باریدند. عباس راهی کوتاه
از میان نخلستان سوی خیمه‌گاه گزید با دا که مشک را از [شر] دشمنان نجات دهد. اما اصل نومی‌دی آنجا بود که عباس دید
تیری مشک را می‌شکافد و آبش فرو می‌ریزد. همان دم [گویى]
جانش نیز با آن آب فرو می‌ریخت. میان آوردگاه ایستاد؛ نه
دستیش بود که بدان از امام زمانش حسین علیه السلام دفاع کند و نه دل
بستگی به زندگیش بود. ایستاد، نومی‌د از زندگی و رو سوی
مرگ.

آرى... شاید آن دم - که ابوالفضل با تمام صبر و یقینش
زیستش - نزد خدای چندان بزرگ است که خدای یا به باب

الحوائج بودن عوضش دهد یا به این که حاجتش در جهان روا
ناشده نماند.»

آری... ابوالفضل چنین بود و خدای - سبحانه - بندگان
شایسته اش را که تنها از برای او کار می کنند پاداشی بسیار و
فضلی بزرگ عطا می کند که گفت:

«هان! که هر که بپرهیزد و صبر کند خدای پاداش نکوکاران
تباه نکند.»^۱

و گفت - سبحانه - :

«سلام بر ابراهیم! نکوکاران را چنین پاداش دهیم.»^۲

وقتی خدای یاد پیامبران جاوید کند و در دو جهان سلامشان
کند که نیکوکار بوده اند و او پاداش نیکوکاران تباه نمی کند دور
نیست که ابوالفضل عباس عَلَيْهِ السَّلَامُ را به جایگاه بزرگش اکران کند.
آن گاه که آرزویش را سقایی اهل بیت رسالت قرار داد و به
قطع دست راستش در راه خدا اعتنا نکرد و با صراحت تمام
گفت:

«قسم به خدای هر چند دست راستم فرو فکندید، تا هماره از

دینم

و از امام راستگوی معتمد، فرزند پیامبر پاکیزه امین دفاع

(۱) انه من يتق و يصبر فان الله لا يضيع اجر المحسنين (يوسف / ۹۰)

(۲) سلام على ابراهيم كذلك نجزي المحسنين (الصفات / ۱۱۰)

خواهم کرد.»^۱

سپس دست چپش نیز برکنند، هیچ نه‌انگاشت. آواز داد که:
«جانا! زکافران مه‌راس، دل به رحمت جبار خوش دار و به
بودن با پیامبر مه‌تر برگزیده

آفریدگارا! دست چپم از سرستم‌کاری کن‌ند، به آتش سوزان
دراندازشان.»^۲

[وصف] این گوشه از شخصیت ابوالفضل را همین جا که
شخصیت زیبای شگفتش آشکار شد پایان می‌دهم. شخصیتی
که حاصل همه عواملی است که بر هم اثر کردند و یک‌دیگر را
کمال بخشیدند.

این عوامل چه‌اند؟ و شخصیت ابوالفضل عباس عليه السلام چگونه
شکل گرفت؟ و چگونه از آن برای زندگانیمان چیزی برگیریم تا پا
از طبیعت محدودمان فراتر نهمیم و چرخ‌های بلند این
نمونه‌های والا بزنیم؟

(۱) والله ان قـطـعـتم يـمـيـني

انـي احـامـي ابدأ عن ديني

و عن امام صادق اليقين

نـجـل النـبـي الطـاهـر الأـمـين

(۲) يا نفس لا تخشي من الكفار

وابشـري بـرحـمة الجـبار

مـع النـبـي السـيـد المـخـتـار

قـد قـطـعـوا بـبـغـيـهم يسـاري

فأصلهم يا رب حر النار

اگر خدای خواهد به این پرسش‌ها در فصل بعد پاسخ خواهیم داد.

بالیدن هدفمند

بندگان ربانی خدای را بدین بازشناسند که به هیچ خوشی نپردازند مگر جستن خشنودی آفریدگارشان. خدای - سبحانه - گفته است:

«می‌گو که نمازم و پرستشتم و زندگیم و مرگم مر خدای را است که آفریدگار جهانیان است.»^۱

حرکات بندگان ربانی خدای را رو سوی قبله‌ای است یگانه که همان خشنودی آفریدگار است و از این رو است که چون همسر گیرند یا فرزندی جویند برای هدفی است ربانی. چونان همسر عمران که آنچه در شکم داشت به نذر موقوف خدای - سبحانه - کرد و خدای - سبحانه - مریم را پذیرفت، خوب پذیرفت. و پروردش خوب پروردنی، و به زکریا سپردش. و این نذر بر آینده جنینش اثری عظیم داشت، بدان بود که

(۱) قل ان صلاتي و نسکي و محیای و مماتی لله رب العالمین (الانعام / ۱۶۲)

مریم زاده شد، که خدای - تعالی - او و پسرش مسیح علیه السلام را آیتی برای جهانیان قرار داد.

و هدف بلند امام علی علیه السلام از ازدواج با فاطمه بنت حزام کلابی - مادرعباس - این بود که خدای از او فرزندی دهدش که پسرش حسین علیه السلام را در کربلا یاری کند.

روایت تاریخی می گوید امام امیرمؤمنان علی علیه السلام به برادرش عقیل - که نسب شناس بود - گفت: «برایم زنی بیاب که از نسل بزرگان عرب باشد تا به عقد خویش درآورمش و برایم پسری سوارکار آرد.»

به او گفت: «با ام البنین کلابی ازدواج کن، که در عرب شجاع تر از پدرانش نبوده است.»^۱

و در روایتی دیگر پس از پسری سوارکار آرد آمده است: «تا حسین را در سرزمین کربلا یاری کند.»^۲

امام - حتی پیش از گزیدن همسر - برای هدفش از ازدواج صورتی واضح رسم کرد؛ و چنین شد که خدای - سبحانه - این دلاور باوفا، یاریگر برادرش و خالص در دوستی امام زمانش را به او عطا کرد.

و فاطمه کلابی در مثل های اخلاقی مثلی بود زیبا و شگفت.

(۱) عبدالرزاق مرقم در کتابش عباس ص ۱۲ به نقل از عمدة الطالب و سرالسلسله نوشته ابی نصر ص ۳۵۷.

(۲) همان، ص ۱۹۴ به نقل از کتاب الکبریة الاحمر ج ۳ ص ۱۴۴ و کتاب اسرار الشهادة ص ۳۸۷.

چون امام علی علیه السلام آوردش، چونان که رسم زنان آن زمان بود از او تنها خواسته‌اش را پرسید. مطابق روایت تاریخی [فاطمه] تنها یک چیز خواست؛ خواست که او را به نامش - فاطمه - صدا نزنند!

[امام فرمود:]: چرا چنین [کنم] در حالی که مادرت فاطمه‌ات نامیده؟!]

گفت: «آری... [ولی] می‌ترسم هرگاه مرا به این اسم (فاطمه) صدا کنید فرزندان فاطمه زهرا(س) به یاد مادرشان افتند و غمشان تازه شود.» امام او را ام‌البنین لقب داد.

روایت تاریخی می‌گوید پس از ده‌ها سال و پس از واقعه کربلا چون امام زین العابدین علیه السلام و دیگر اسیران به مدینه منوره داخل می‌شدند [امام] بشر را که شاعری بود فرمان داد تا پیش‌پیش سواران برود و خبر مصیبت حسین علیه السلام را به مردم مدینه برساند. ام‌البنین پیش دوید و راهش گرفت و از امام حسین علیه السلام پرسید. بشر گفتش: «ای ام‌البنین! خدای در مصیبت فرزندت عبدالله صبرت دهاد.»

ام‌البنین گفت: «از حسین خبرم بده.»

بشر گفت: «خدای در مصیبت فرزندت جعفر صبرت دهاد.»

ام‌البنین گفت: «ای بشر! از حسین خبرم بده.»

بشر گفتش: «خدای در مصیبت فرزندت عثمان صبرت

دهاد.»

ام البنین باز از بشر همان خواست: «ای بشر! از حسین خبرم

بده.»

بشرگفتش: «خدای در مصیبت فرزندان عباس صبرت دهاد.»
به رغم مهر سترگی که ام البنین در دلش به فرزند ارشدش
ابوالفضل عباس می‌پرورد، آن‌گاه که بشر از کشته شدن عباس
خبرش داد باز از حسین پرسید و گفت: «ای بشر! از سرورم و
مولایم حسین خبر بده.» و بشر گفت: «ای فاطمه! خدای در
مصیبت حسین صبرت دهاد.» این زمان بود که چهره‌اش خراشید
و بر صورت کوفت و بانگ زد: «واویلا و واحسینا.»

این زن چون هر زن مؤمنی پسرانش را بسی دوست
می‌داشت اما خدا و امامش حسین علیه السلام را بیشتر دوست
می‌داشت و همین بود که فرزندان را فدای او کرد. این مادر و
آن پدر باهم عباس را از زمان خردی^۱ پروردند تا حق مسئولیتش
را که دفاع از حسین علیه السلام بود دریابد.

چون واقعه طف مقدر بود و در بیت رسالت دانسته، پس
ناچار ام البنین هم از آنان بود که چیزی از آن می‌دانستند.
می‌دانست که عباس نخستین یاور حسین خواهد بود و نشانه
هایی^۲ کز دور پدید می‌شدند او را به این رهنمون می‌شد و این

۱۴

(۱) منذ نعومة اظفاره یعنی از زمان نر می‌ناخن‌هایش، چون در فارسی مصطلح نبود از
خردی به جایش نهاده شد. م.

(۲) ارهاصات یعنی کارهای غریبی که از کودکی سر می‌زند و نشان می‌دهد که بعدها فرد
بزرگی خواهد شد. م.

زین حکیم شجاع فرزندانش را آماده آن [واقعه] می‌کرد. از همین دست است آنچه بعضی یاد کرده‌اند که ام‌البنین روزی دید امیرمؤمنان علیه السلام نشسته و ابوالفضل علیه السلام را به دامن خود نهاده و دستانش را بالا زده و می‌بوسد و می‌گرید، تعجب کرد و از همسرش - امام - دلیل گریه‌اش را پرسید. گفتش این دست‌ها در راه حسین علیه السلام قطع خواهند شد. [ام‌البنین] گریست بعد [امام] به جایگاه فرزندش به نزد خدای مژده‌اش داد که خدای به جای دستانش او را دو بال خواهد داد تا به آن‌ها در بهشت بپرد؛ چونان که با عمویش جعفر چنین کرد - پس جان [ام‌البنین] آرام یافت.

و پاره‌ای، تصاویری پراکنده باز گفته‌اند که دل‌بستگی عباس به حسین علیه السلام را به کمال [باز می‌گوید]؛ او از زمان کودکی زود آنچه برادرش می‌خواست فراهم می‌کرد. چون حسین علیه السلام را تشنگی در می‌گرفت عباس سوی جام آب می‌دوید و می‌آورد و بدو می‌دادش. و در طول زندگانش برادرش را «برادر» نخواند. چرا؟ مگر عباس فرزند امیرمؤمنان و دلاوری شجاع نبود؟ پس از چه برادرش را برادر نمی‌خواند؟

زیرا که عباس می‌دانست حسین پسر دختر پیامبر خدا است؛ پسر فاطمه است - و تو چه دانی که فاطمه چیست؟ - و بر او و جهانیان حجت خدای است و زاده پیامبر است و سرور جوانان اهل بهشت. از این رو جز به احترام بسیار صدایش نزد؛ می‌گفت

یا ابن رسول الله، سرورم، مولایم...

البته... یک بار برادرش را برادر خواند و آن دمی بود که آن
لعین بر تارک سرش کوفت، از اسب بر زمین فرو افتاد و فریاد کرد:
«ای برادر! برادرت را دریاب.»

چرا در این دم چنین فریاد کرد؟

چون میلی پنهان در جانش می یافت که برادرش را - هر چند
یک بار در تمام عمر - برادر بخواند. این برای عباس افتخاری
بزرگ بود که برادری داشته باشد چون حسین علیه السلام. پیش از اینش
شرم و حرمت برادرش از این [کار] باز می داشت؛ کنون که گاه
جدایی نزدیک می نمود ناپسند نبود که چنین بخواندش.

آن گونه که عباس امام حسین را احترام می کرد امام حسین علیه السلام
هم برادرش را بسی دوست داشت و حرمت می نهاد. در شب
روز نهم محرم سال شصت و یک هجری چون لشکر بنی امیه
سوی خیمه گاه اهل بیت (ع) پیش آمدند سالار شهیدان به
برادرش عباس گفت:

«برادرم، جانم به فدات! بنشین و سویشان رو. بپرس چه
می شودشان.» در عبارت «جانم به فدات»^۱ بنگرید؛ سخنی است
بزرگ که امام معصوم گفته است.

و چنین بود که عباس با بیست سوار - که در شان حبیب بود و
زهیر و... - نزد آنان رفت و از این [کارشان] پرسید. گفتند:

(۱) بنفسي انت

«امیرفرمان داده یا گردن نهادن به حکمش یا صف‌آرایی
جنگ...» (عباس) خیر به حسین برد. بازش گرداند که از ایشان
مهلت بستاند؛ تا فردا.^۱

تیزبین

از آنچه که ابوالفضل عباس عليه السلام را [از دیگران] جدا می‌کند [یکی] علم است. چندان که در حدیث شریف آمده است: «پرده از علم کشید^۱ کشیدنی.»^۲ و علمش از بینش و یقین جوشیده بود. بینشش و امی داشتش تا دست در ولایت الهی بزند. سختی ایمانش و درستی یقینش و امی داشتش تا به زندگی اعتنایی نکند. شمر بن ذی‌الجوشن در روز نهم ماه محرم آن سال با امانی از ابن‌زیاد آمد و خواست که بین او و برادرش جدایی افکند. میان شمر و ابوالفضل نسبتی بود مادری؛ که از همان قبیله بود که شمر به آن بسته بود. شمر با امان آمد و ابوالفضل و برادرانش را چنین خواند که: «خواهرزادگانم کجایند؟» برادران عباس به احترام

۱۹

(۱) زَقَّ یعنی گوسفند را سر تا به پا پوست کند. در متن عربی آمده «قدزَقَّ العلم زَقًّا» به نظر می‌رسد منظور همان پرده‌برگرفتن و کشف و خرق حجاب از علم باشد. م.
(۲) همان، ص ۱۷۲ به نقل از کتاب اسرار الشهادة ص ۳۲۴ که می‌گوید: از معصومین (ع) در روایت است که: «ان العباس بن علی زَقَّ العلم زَقًّا»

برادر بزرگترشان خموشی گزیدند و عباس به احترام امامش ساکت بود و حسین علیه السلام حجت خدا بود بر اینان. شمر باز ندا در داد و ابوالفضل باز ساکت ماند و جوابش نگفت تا حسین علیه السلام گفتشان: «جوابش دهید هر چند که بدکار است.»

(به شمر) گفتند: «کارت چیست؟ چه می خواهی؟»

گفت: «خواهرزاده‌ها شما در امانید. خود را با حسین به کشتن نیندازید و پای بند اطاعت امیرمؤمنان یزید شوید.»

عباس علیه السلام گفتش: «نفرین خدا بر تو و بر امان تو. امانان می دهی و زاده پیامبر خدا را امانی نیست؛ و فرمانان می دهی که گوش به فرمان نفرین شدگان و فرزندان نفرین شدگان بسپاریم؟»^۱

شمر دژم بازگشت.

به یقین عباس بنگرید همان یقینی که امام صادق علیه السلام به آن می ستایدش؛ آنجا که می گوید: «عمویمان عباس بن علی تیزبین بود و سخت ایمان. همراه اباعبدالله جنگید و آزموده شد به خوش آزمونی و شهید درگذشت.»^۲

عباس می دانست که زمان به تندی می گذرد و زندگی بر هیچ کسی همواره نمی ماند و تن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس چرا از شهادت دورشان کند و حال آنکه [مرگ] برترین نشان

(۱) همان، ص ۱۹۳ به نقل از کتاب تذکرة الخواص ص ۱۴۲ و کتاب اعلام الوری ص ۱۲۰

(۲) همان، ص ۲۰۸

[مدال] است و حسین علیه السلام گفت:

«وگرتن‌ها برای مرگ بالیده‌اند»

پس مرد را خوشتر که در راه خدای کشته شمشیر بود.^۱
و چنین بود که چون پا به رود نهاد و کفی آب برگرفت سخنی
می‌گفت زیبا و سترگ:

«خدای را که این نه مرام من است و نه کردار درست یقینان.»^۲
برترین آنچه در عباس علیه السلام بود یقینش [از صفات دیگر] بود،
و این همان است که در زیارتش که -گر خدای خواهد- در فصل
بعد به آن می‌پردازم می‌خوانیم، دیدگان عباس از سال‌های
خردی به حقیقت توحید گشوده شد و از همین رو است که
می‌یابیش که پدرش سرور عارفان امیرمؤمنان علیه السلام او را در دامن
مبارکش نشانده است و او کودکی است. می‌گویدش:
«بگو یک»، می‌گوید: «یک.»

می‌گویدش: «بگو دو» پرهیز می‌کند و می‌گوید: «شرم می‌کنم
با زبانی که با آن یک گفتم دو بگویم.»^۳
آری.... قلبش که به یگانگی پروردگار گشاده شد، چون
درگذرد که او بگوید دو؟

تسلیم خدا بودن ابوالفضل چونان یقینش در اوج بود؛ که حال تسلیم از یقین حقیقی حاصل می‌شود. و زودا که به کلمات زیارتش رو کنیم و ببینیم که چه طور بر حال تسلیمش تأکید می‌کنند. و کدام تسلیمی بزرگتر از اطاعت کامل از امام زمانش و پاییدن تا شهادت با او؟

و از صفات او دلاوری است بی‌مانند که پرچم حسین علیه السلام را از سر شجاعت بی‌مانندش و دلاوری عظیمش به دوش کشید.

بعضی از روایان گفته‌اند عباس علیه السلام در جنگ صفین به پرکاری سهم شد، و گفته‌اند: جوانی از لشکر امیرمؤمنان علیه السلام به در آمد. بر چهره‌اش نقابی، هیبتی داشت و شجاعتش آشکار می‌نمود، سالش فزون از هفده، هم‌اورد طلبید و مردمان ترسیده بودند. معاویه ابالشعثا را سویش گسیل کرد و [او] گفت: «شامیان مرا چون هزار سوار می‌شمرند؛ من [خود به جنگ او نمی‌روم بلکه] یکی از فرزندانم را سویش می‌فرستم» و هفت [فرزند] بودند و چون یکی از ایشان برون می‌تاخت می‌کشتش تا بعدی در رسد. این بر ابالشعثا گران آمد و خشمگینش کرد و چون خود را نمایان کرد پیش آن دیگران فرستادش. همه ترسیده بودند و کس نمی‌یارست تا به جنگش رود و یاران امیرمؤمنان در شگفت بودند از این دلاوری که جز از هاشمیان نمی‌آمد و نمی‌شناختندش که نقاب [بر چهره] اش بود. و چون به جایگاهش بازگشت امیرمؤمنان فراخواندش و نقاب از [روی] اش

برگرفت؛ عباس علیه السلام بود.^۱

و دلاوری تنها به نبرد هموردان رفتن نیست؛ بلکه تمامی صفات والای انسانی است. چونان شهامت و گردن‌فرازی و جان‌نثاری و وفا و یاوری. و عباس علیه السلام چنین بود. بنگرید که چون جنگید و چون شهادت یافت.

در حالی به شهادت رسید که آب از برای تشنگان می‌طلبید و برای آب بیشتر می‌کوشید تا برای جانش و هدفش بیشتر سالم نگاه‌داشتن مشک بود برای رساندنش به آنجا که تشنگان اهل بیت پیامبر بودند تا بازداشتن دشمن از جانش.

همین است که ما را به گرامی داشتن دلاوری بی‌مانندش وامی‌دارد. دشمنانش با نیرنگ به جنگش آمدند. ترسوتر از آن بودند که رو در رویش شوند؛ تیر بر او باریدند و کسی از ایشان پشت نخلی کمین گرفت و دستش از تن جدا کرد. ضربه غافل‌گیرانه بود و این شجاعت سرورم عباس علیه السلام را و نهایت جبن دشمنش را نشان می‌دهد. و او از پای نیفتاد و برای رساندن آب به خیمه‌گاه می‌کوشید. این شجاعتی است بی‌مانند که تاریخ گرامیش می‌دارد.

و وفای او به برترین اندازه است؛ آنجا که در دفاع از حجت خدا تا آخرین دم ایستاد. و گفته‌اند چون امام حسین علیه السلام به او رسید هنوز ناییش بود. عباس علیه السلام چشم گشود و گفت: «ای هر

که هستی! خواهی سرم جدا کنی، دمی بیاسای تا برادرم دررسد
و آخرین نگاهم را به او بیفکنم.»
حسین علیه السلام گفتش: «این منم؛ برادرت.» و سرعباس را به
دامان گرفت.

این روایت می‌گوید ابوالفضل سرش را برگرفت و برخاک
نهاد، ابا عبدالله حسین علیه السلام گفتش: «از چه چنین می‌کنی برادرم؟»
در حالی که نفس‌های واپسین را می‌کشید گفت: «برادر! اینک
تو سرم به دامانت می‌نهی؛ ساعتی دیگر کیست که سر تو را به
دامان گیرد؟»

گذشته از درست و نادرست این روایت خلاصه‌ منش
عباس علیه السلام در راه برادرش بر چنین یاوریی دلالت می‌کند.
برادرش را در لحظه مرگ چنین یآوری کرد. چنان که کوفتن
آب بر آب در حالی که تشنگی می‌تافتش یآوری کردن برادرش
بود و اهل بیت طاهرین او.

نصّها عباس را می‌ستایند

امام سجاد علی بن حسین علیهما السلام دربارهٔ عمویش عباس گفت: «خدای عمویم عباس بن علی را بیامرزد که ایثار کرد و خوب کار کرد و جانش را فدای برادرش کرد. دستانش بریدند و خدای به جای آنها دو بال می‌دهدش تا با آنها در بهشت با فرشتگان پرواز کند. چونان که برای جعفر بن ابی طالب کرد و به روز قیامت عباس را نزد خدای تبارک و تعالی جایگاهی است که شهیدان جملگی به او رشک می‌برند.»^۱

این روایت شریف یاوری و از خودگذشتگی و جان‌نثاری و فداکاری ابوالفضل علیه السلام را بیان می‌کند؛ همان‌طور که پاداش خدای - سبحانه - به او را بیان می‌کند که دیگر شهیدان - از جمله حمزه و جعفر و... بر جایگاه عظیمش به نزد خدای رشک می‌برند.

و این سند عظیم دلیلی بر فضیلت‌های عباس علیه السلام است. مهم‌ترین اسنادی که در آنها از او یاد شده زیارت‌هایی اند که در طول تاریخ میان دوستان اهل بیت (ع) گشته تا به ما رسیده است و شامل نهایت تقدیر ائمه معصومین (ع) از عباس است. و ابو حمزه [زیارتی] از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. با هم در گوشه‌هایی از این زیارت‌ها تأمل می‌کنیم تا چیزی از شخصیت عباس علیه السلام بشناسیم و از پی [او] برویم. در زیارت ابوالفضل عباس علیه السلام نخست - که وارد محوطه دور ضریحش می‌شویم - می‌خوانیم: «سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و همه شهیدان و راست‌کرداران و گزیدگان پاکیزه‌جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیر مؤمنان.»

راه عباس علیه السلام راه پیامبران و راست‌کرداران و شایستگان - در طول تاریخ - بود، و عباس هم، چونان معرکه شهادت در کربلا، برای تحکیم اصول این راه الهی به وجود آمد؛ پس شایان سلام پیامبران و همه ربانیان است.

با شهادت و با آن خون‌های پاک خدای - سبحانه - میراث پیامبران را از تلف شدن در انبوهی افسانه‌های سرکشان نجات داد و امام حسین علیه السلام وارث جمله پیامبران است.

و بر ما است که همواره این حقیقت را زنده نگاه داریم که ایمان پاره‌پاره نمی‌شود. ممکن نیست کسی به پیامبری ایمان آورد و به

دیگری نه یا به وصی [نخستین] ایمان آورد و به دومین نه یا میان آنان دوگانگی قائل شود.

نی... راه یگانه گونه گون نشود و هیچ چیزش از دیگر چیز سوا نگردد. و سلام روح های گزیده پاکیزه جان - به هر صبح و شب - بر عباس باد؛ نیز سلام پیامبران و فرشتگان و شایستگان. بعد این سلام پاک پاکیزه زیارت می گوید: «به تسلیم و باور و وفاداریت شهادت می دهم.» این کلمات از صفاتی عالی برای ابوالفضل حکایت می کنند. تسلیم که برترین صفات است. تسلیم بالاترین درجه از درجات ایمان است که بشر به آن دست می یابد. چنان که در قرآن کریم می خوانیم ابراهیم پیامبر علیه السلام در روزهای واپسین زندگیش از آفریدگارش خواست که خدای، او و پسرش اسماعیل را از مسلمین قرار دهد؛ همان که گفت: «خدایا ما و فرزندانمان را از مسلمین خود قرار ده تا تو را امتی باشیم مسلم و [آداب] عباداتمان را به ما نشان بده و سویمان رو کن که تو روی آوری و مهربان.»^۱

و عباس علیه السلام به درجه تسلیم در رسید و ما به این شهادت می دهیم. اما باور و وفاداری نمودهای تسلیم در زندگی اویند. آن کس که به خدای تعالی تسلیم شود ناچار ولی خدا را باور می کند و از او دفاع می کند و صبر می کند و به پیمانش با او وفادار

(۱) ربنا واجعلنا مسلمین لك ومن ذریتنا امة مسلمة لك وارنا مناسکنا و تب علینا انك انت التواب الرحیم. بقره/۱۲۸

می ماند.

آری... باور آقا^عیم عباس ^عبا با برادرش - امام و حجت - بود و با پیرویش و اطاعتش و اخلاصش بر آن شهادت داد. این دلیلی است بر تسلیم قلبی و ایمان درست و یقین او. و این صفتی است که بسیاری از آنان که ادعای ایمان می کنند اندکی دارند لیک با ولایت تصدیقش نمی کنند و در سختی ها پای نمی فشرند.

باز زیارت می گوید: « و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده ^صالله ^عو ^عفرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصی ابلاغگر و مظلوم ستم دیده.»

و زیارت امامی را که آقا^عیم عباس پیرویش کرد بدین صفات می ستاید:

الف - او زاده رسول خدا است و فرزندی است که خدای از بهر امامت برش گزیده است. و این تنها درباره امام معصوم درست است و بر ما است که در تسلیم به امام حسین ^عبا از عباس پیروی کنیم.

ب - او رهنمای دانشمند حق شناس است. این صفتی است که علاوه بر امامان معصوم هر پیشوای عادل که از سوی امام معصوم گمارده شود نیز - چنان که فقیهان عادل گفته اند - دارد.

ج - او وصی آن حقگو است. ابلاغگری از برای او است و این صفت در تمام امامان معصوم (ع) هست.

د- او مظلومی است که حقش غصب شده است. و پیروی عباس از امام حسین علیه السلام از قیام مسلحانه امام سرچشمه نگرفته است. [نیز به این خاطر نبود] که او به اختیار خود بود که توان، معیار امامت نیست بلکه ارزش های خدایی خود معیارند؛ همان ها که از میراث داری و دانش و میثاق درپیش اند.

باز زیارت می گوید: «خدای از سوی پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین بهترین پاداش را از بهر آنچه برش صبر کردی و امیدپاداش بردی و یاری کردی دهادت.»

صبرکرد و در صبرش امید پاداش، از خدای داشت و نزدیکی جستن به او و این صبر پسندیده است. همچنین جانش را در اطاعت از خدای سختی چشانند.

همه ما را درسی است عظیم که چگونه در راه خدای جهاد کنیم و بر هر آزاری صبر کنیم. بر هرزه هایی که از زبان دشمنان پلید درآید و بر تعقیب مداوم حکمرانان ستمکار و بر زخم های خونبار و از پس [اینها] شهادت... همه [اینها] آن کس را که در راه خدای و جستن رضای او و بر امید پاداش [ستاندن] از او باشد آسان می نماید.

۲۹

باز زیارت می افزاید: «نفرین خدای بر آن که کشتت و نفرین خدای بر آن که حق تو نشناخت و حرمت تو خوار شمرد.»
آری... حق عباس علیه السلام سترگ است؛ چندان که شناسندگان

و انکارکنندگان شایسته نفرینند و حرمتش عظیم است [چندان که] آن کسان که آلودندش شایسته نفرینند؛ و نشناختن و آلوده کردن حق و حرمت او [از سوی] ایشان در بازداشتنش از فرات شکل گرفت، که زیارت می‌گوید: «و نفرین خدای بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می‌دهم که تو مظلوم کشته‌شدی و خدای آنچه وعده‌تان داده وفا خواهد کرد.»

و شهادت به این که ابوالفضل مظلوم کشته شد شهادت به این است که راه ابوالفضل راه حق است و هر که مظلوم و در راه دفاع از حق کشته شود خدای به وعده خود با او وفا خواهد کرد؛ با یاریش در دنیا به [این] سخن تاریخ که او مظلوم بود و با بهشت که در آخرت در آن جاوید خواهد بود.

بعد آن که این زیارت منقول جایگاه آقا^۱یم عباس علیه السلام و راه خدایی او را روشن کرد بیان ادب ایستادن مؤمن را رو به آقا و مولایش عباس علیه السلام - آن‌گونه که شایسته است که دوستان با یاریش - آغاز می‌کند. زیارت باز می‌گوید: «تا به تو آمدم ای پسر امیرمؤمنان که سویتان فرستاده‌اندم و قلبم مسلم و پیرو شما است و من [نیز] پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدای حکم فرماید و او بهترین حکم فرما است. و با شمایم؛ با شما نه با دشمنانتان. من به شما و باز آمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه جست و جنگید رو در رویم.^۱ خدای

(۱) و بمن خالفکم و قتلکم من الکافرین

مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.»
این چنین واجب می شود که - ما دوستان - پیمان ولایت و بیعت با خط اهل بیت (ع) و روش زندگیشان تازه کنیم. و آشکارا بگوییم که در هر لحظه آماده ایم تا جانمان را برای تطبیق احکام دین فدا کنیم. و آنچه بر ما واجب است و پیمان دوستی و عهد بیعت را می سازد اینها است:

الف - ولایت و تسلیم یا اطاعت کامل و بی تردید از اهل بیت (ع) و از خط پیامبر و ارشان.
ب - آمادگی برای دفاع از حقوق اسلام با مال و جان و با هر آنچه شود.

ج - پایداری بر راه ایشان و دوری گزیدن از راه دشمنانشان.
د - اطمینان به این که پیروزی حق در امامان پیدا خواهد آمد؛ دیر یا زود.

و این که در این زیارت دریافتیم همان است که در دیگر زیارت های منقول پیش ضریح های اهل بیت (ع) می خوانیم.
سپس زیارت با [این] گفته ادامه می یابد: «سلام بر تو ای بنده شایسته سرسپرده خدای و رسولش و امیر مؤمنان و حسن و حسین - صلی الله علیهم و سلم - سلام و مهر خدای و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روح و برتنت. من شهادت می دهم و خدای را به شهادت می خوانم که تو بر [راهی] گذشتی که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل خلوص در جنگ

با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیائش، و پاسدارانِ دوستانش
بر آن گذشتند.»

و این شهادتِ حقی است که از دهان امام معصوم - امام
صادق علیه السلام - بیرون آمد که راه عباس علیه السلام راه اهل بدر بود.
بدریان که اند؟

آنان کسانیند که در تحکیم پایه‌های رسالت الهی یآوری کردند
و در دفاع از رسول خدای صلی الله علیه و آله دل به نبرد سپردند؛ و آنان که کم
بودند و با دشمنانی رویاروی شدند که به شمار و توان از ایشان
بیش بودند. و عباس علیه السلام و یاران حسین علیه السلام چنین بودند. در
برابر ارتداد تحریف‌گرانه بنی امیه در تحکیم اصول حق یآوری
کردند و با دشمنان بدخو رویاروی شدند و جنگیدند تا کشته
شدند. و تقدیر الهی این بود که شهادتشان را کمکی به رسالتشان
قرار دهد و خونشان را شهادتی بر درستیشان.

و [این] رویارویی نیازمند برترین مراتب خلوص و شکیبایی و
کوشش در دفاع از حق و دوستان خدای بود. و از این رو
سترگترین نبرد و والاترین رزم و برترین درجه شهادت بود.
و گفته امام صادق علیه السلام را در زیارت عمویش عباس علیه السلام - پس
از این شهادت زیبای شگفت - می خوانیم که: «خدای پاداشت
دهاد. برترین پاداش، و بیشترین پاداش، و فراوان‌ترین پاداش. و
ماندنی‌ترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و
پاسخ‌دهندگان دعوت و فرمانبران ولی امرش می دهد.»

و اینجا دیگر بار صفت تسلیم و فرمانبری از ولی امر را می‌یابیم.

و زیارت می‌گوید: «شهادت می‌دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی کردی به تمام» و این دلیل دیگری بر مقام بلند ابوالفضل عباس است که تمام کوشش خود را بذل کرد و در خلوص تا انجام رفت.

بعد زیارت می‌گوید: «خدای میان شهیدان برانگیزانندت و روح را همدم روح سعادت‌مندان قرار دهاد و از بهشتش گشاده‌ترین جای و نیکوترین خانه‌ها را دهدت و نامت را در فراز بهشت بلند کند و با پیامبران و راست‌کرداران و شهیدان و شایستگان محشورت کند که اینان خوش دوستانیند.»

و زیارت راه جهادگران را چنین ترسیم می‌کند که هدفشان دست یافتن به حکومت و رسیدن به جایگاه بلند نبود هدف والای اینان این بود که به بهشت دررسند و از یکدیگر برای رسیدن به برترین و والاترین درجات بهشت پیشی می‌گرفتند.

بعد در ادامه زیارت می‌خوانیم: «شهادت می‌دهم که تونه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از کار [مطلوب طبع] خود درگذشتی.»

و این تأکیدی است بر صفت بینش که در ابوالفضل عباس بود و صفتی است که با یقین پیوسته است. و شهادت به پایداری کامل عباس علیه السلام ما را درسی است که در این [امر] از او پیروی

کنیم همان گونه که او از پیشینیان خود پیروی کرد. زیارت می‌افزاید: «پیرو شایستگان و دنباله‌روی پیامبران. که خدای ما و تو و پیامبرش و اولیانش را در جایگاه اهل اطمینان و خشوع^۱ جمع کند که او مهربان‌ترین مهربانان است.» و می‌دانیم که اهل اطمینان و خشوع را جایگاهی والا و مرتبتی بلند است. از همین رو است که امام صادق علیه السلام در زیارت عمویش [عباس] دعا می‌کند که خدای جایگاه اهل اطمینان و خشوع را روزیش کند، این دعا هم‌تراز مقام ابوالفضل عباس علیه السلام - آن مقام بلند - است؛ همان مقام اهل اطمینان و خشوع.

و معلوم است که اهل اطمینان و خشوع بودن از درجات عالی ایمان و تسلیم است که [خدای] - سبحانه - فرمود:

«و، تا دانش‌یافتگان بدانند که آن حق است - از سوی آفریدگارت - و بدان ایمان آورند و قلب‌هاشان مر او را اهل اطمینان و خشوع شود.»^۲

و [خدای] - سبحانه - گفت:

«خدایتان خدایی است یگانه تسلیم او شوید و به اهل اطمینان و خشوع مژده دهید.»^۳

و چنین است که صفت اهل اطمینان و خشوع بودن بعد از

(۱) إخبارات را همه جا به «اهل اطمینان و خشوع بودن» برگردانده‌ایم. م.

(۲) ولیعلم الذین اتوا العلم انه الحق من ربهم فیؤمنوا به فتخبت له قلوبهم. حج / ۵۴

(۳) فالهکم اله واحد فله اسلموا وبشر المخبتین. حج / ۳۴

صفت ایمان و صفت تسلیم آمده است. و در قسمتی دیگر از این زیارت می‌خوانیم: «سلام بر تو ابوالفضل عباس پسر امیرمؤمنان، سلام بر تو ای پسر سیدالوصیین. سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پاینده‌ترینشان بر دین خدای.»

و اینجا مقام ابوالفضل را از جنبه میراث‌داری صفات پدرش یاد کرده‌اند. چون ابوالفضل به [مرتب] بلند تسلیم و خلوص و جهاد و دفاع از برادرش حسین علیه السلام و اسلام برکشیده شد عجب نیست که فرزند اولین مردمان در اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پاینده‌ترینشان بر دین خدای و درست‌ترینشان در اسلام باشد. پس، از آن شیر این شیرزاد [آید] و آن پدر خوب پدری است برای چنین فرزند عظیمی.

سپس امام در زیارت ابوالفضل عباس می‌گوید: «شهادت می‌دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص و رزیدی و بهترین برادر یاری‌کننده بودی. نفرین خدای بر مردمانی که کشتند و نفرین خدای بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خدای بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام‌ها را خواستند و با کشتند حرمت اسلام را شکستند.»

۳۵

می‌بینید که مقام ابوالفضل چه‌طور و تا چه حد بالا می‌رود؟
که شکستن حرمتش شکستن حرمت اسلام است؟
«بهترین شکیبای جهادگر حمایت‌کننده یاور، و برادر مدافع

برادرش، و اجابت‌کننده فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و ستایش زیبا.»

ابوالفضل شکیبای جهادگر، حمایت‌کننده یاور، و مدافع برادرش بود و دفاعش از سردل‌بستگی قومی^۱ نبود بلکه اجابت دعوت پروردگارش بود و شتاب به ثواب پروردگارش و این صفاتی که در زیارت آمده‌اند جملگی همان ستون‌های [راهنمای] بافضیلتی هستند که مؤمن را به راه اهل بیت(ع) راهنمایی می‌کنند تا در آن [راه] از عباس پیروی کند.

بعد زیارت ادامه می‌دهد: «و خدای به جایگاه پدرانت در بهشت خوش‌گوار رساندت.»

آنگاه مؤمن آفریدگارش را با این کلمات می‌خواند: «بار خدایا به زیارت اولیائت از سرمیل به ثوابت و امید به بخشایشت و احسان بزرگت شتافتم؛ و از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به [عنایت] ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان برقرار و زیارتم را از [عنایت] ایشان پذیرفته و زندگیم را پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام‌شدگان برسانی؛ و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادت‌گاه دوستانت دیگرگونه شوند و رستگار و حاجت‌روا و درخور بخشایش گناهان و پوشش کاستی‌ها و زدودن غم‌ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.»

پیمان میان امام و یاور

حرکت آدمی در راه دفاع از پیامبری حرکتی است اساسی و جدی. ندیده‌ای که حرکت سترگ امام امیرمؤمنان علیه السلام در دفاع از اسلام و قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حرکتی اساسی بود؟ و همچنین حرکت ابوالفضل عباس علیه السلام در باب برادرش امام حسین علیه السلام و نیز حرکت مالک اشتر در دفاع از امیرمؤمنان علیه السلام چنین بود؛ و در آنچه به زندگی پیامبران مربوط است حرکت هارون درباره موسی بن عمران علیه السلام چنین بود.

آدمی چون در راه [دفاع از] رسالت در منش رهبر نخستین آب شد و آمیخت و از او دفاع کرد و در احترام به او کوشید و در یاریش و در خلوص در برابرش، مثلی شایسته از برای دیگران می‌شود و لازم نیست که روی رهبر سوی او باشد. پس امام علی علیه السلام زیباترین و شگفت‌ترین مثال‌ها از راهی بود که برای مسلمانان میسر می‌شد که به آن با رسول خدای صلی الله علیه و آله رفتار کنند.

و این امر مهمی بود. زیرا که مردم می‌توانستند از رسول خدای صلی الله علیه و آله در بسیاری کارها پیروی کنند مگر در یک کار و آن چگونگی احترام کردن رسول بزرگ صلی الله علیه و آله و شکل دفاع از او، و راه رفتار با او بود. پس در آنچه به این‌ها مربوط می‌شد مردمان نیازمند اسوه‌ای عملی بودند و امام علی علیه السلام همان اسوه بود تا مردم بدانند که چگونه با رسول خدای صلی الله علیه و آله رفتار می‌کند و چگونه حرمت مقامش دارد و چون [بر خود] آسان کرد تا جانش را فدای او کند - در [ماجرای] خوابیدن به جای او در شب هجرت و در دفاع از او در جنگ‌ها - و چه سان از او دفاع می‌کرد و جانش را سپر او می‌ساخت... و اگر امام علی علیه السلام و این راهنمایی نبود مسلمانان نمی‌دانستند چگونه با رسول خدای صلی الله علیه و آله رفتار کنند و می‌شد که صدایشان را از او بلندتر می‌کردند و بر او پیشی می‌گرفتند و ای بسا که با او چنان سخن می‌گفتند که یکیشان با دیگری. و ده‌ها سال از درگذشت رسول خدای صلی الله علیه و آله گذشت و از امام علی علیه السلام پرسیدند: «چرا [بر ریش و مویت] رنگ نمی‌بینی؟» [امام] علیه السلام گفت: «ما در عزای رسول خداییم.» و کمی پیش از شهادتش اصبع بن نباته از او پرسید: «تو برتری یا محمد؟» امام علی علیه السلام گفتش: «من بنده‌ای از بندگان محمد.» امام علی علیه السلام تجلی از منش و اخلاق و علم رسول خدای صلی الله علیه و آله بود، و نشانه‌ای از درستی پیامبریش و کوشنده‌ای در دفاع از پیامبری او بود....

و آقایم عباس علیه السلام در باب برادرش و امامش و حجتِ خدای
بَرَش و فرزندِ گزیده [رسول خدای صلی الله علیه و آله] حسین علیه السلام چنین بود.
عباس فقیهی از فقیهان اهل بیت علیهم السلام بود و رهبری شجاع و
مهمان‌نوازی کریم و عابدی زاهد و در نتیجه شخصیتی بود از هر
جهت کامل؛ ولی در شخصیت برادرش حسین علیه السلام ذوب شده
بود و در فرمانبری از او و خلوص در برابرش می‌کوشید و به این
سان مردم می‌دانستند که چگونه می‌توان با امام علیه السلام رفتار کرد.
با عمل جایگاه امام حسین علیه السلام را به ایشان شناساند؛ زیرا که
بیشتر مردمان کسی در میانشان نبود تا جایگاه امامان معصوم و
جایگاه ولایت ایشان را بشناسد. و از این رو است که می‌بینیم
موسی علیه السلام از آفریدگارش می‌طلبد تا وزیری از اهلش برایش قرار
دهد؛ آنجا که قرآن با این گفته می‌فهماندمان:

گفت آفریدگارا سینه‌ام گشاده‌دار از برایم ○ و کارم بر من آسان
کن ○ و گره از زبانم بگشای ○ [تا] گفته‌ام بفهمند ○ و وزیری از
اهلم برایم بنه ○ هارون برادرم را ○ پشتم به او محکم کن ○ و در
کارم شریکش کن ○^۱

و بر ما است تا جایگاه امامان معصوم (ع) را دریابیم و از
[اینکه] امامان علمای ربانی رانصب کرده‌اند جایگاه اینان را

(۱) قال رب اشرح لی صدری ○ ویسر لی امری ○ واحلل عقدة من لساني ○ یفقهوا قولی ○
واجعل لی وزیراً من اهلی ○ هارون أخي ○ اشدد به أزری ○ وأشركه فی امری ○
طه / ۲۵ تا ۳۲

[نیز] بشناسیم و از شناخت زندگانی ابوالفضل عباس علیه السلام راه رفتار با ایشان را بشناسیم

[عباسی] که از خلال زیارتش که اندکی پیش خواندیم می‌شناسیم. چرا که همه مردم به شایستگی رهبری نمی‌رسند ولی همه مردم با رهبر در رفتارند و ابوالفضل عباس علیه السلام بهترین راه را در دفاع از دین و اهل بیت رسالت و رهبری شرعی که اطاعت و پیروی و دفاع از او واجب است [نشان] می‌دهد. این درس بزرگی است که از ابوالفضل می‌آموزیم و درسی است مهم زیرا که در بنیان نهادن جامعه پیامبرانه و بنای محکم و قدرتمند و توانای توحیدی که در برابر گردبادهای فتنه و توفان‌های شهوت تاب آورد سهیم است.

سلام خدای بر تو ای ابوالفضل عباس روزی که برای دفاع از حسین زاده شدی و روزی که در راه اسلام و زیر پرچم حسین به شهادت رسیدی و آنگاه که با حسین زنده شوی. سلام خدای و مهرش و برکت‌هایش بر شما.

الوداع

دمی که ابوالفضل عباس علیه السلام چونان تیرسوی رود می تاخت؛ مشک می برد و شمشیر و پرچم. حسین علیه السلام نزدیک به خیمه گاه بر فراز آوردگاه ایستاده بود؛ و شاید بعضی از زنان اهل بیت چشم در روی حسین علیه السلام دوخته بودند که در چهره اش تصویر آن آوردگاه دور نقش بسته بود.

عباس به رود زد. پاسبانانش چون قوچ که از شیر درنده گریزد گریختند. آب برداشت و آورد. و شاید این تصاویر تابناک در نگاه های سریع سیدالشهدا علیه السلام پیدا بود و روشنی و گشادگی می افزود.

و اما عباس علیه السلام راهی کوتاه به سوی خیمه گاه گزید؛ راه نخلستان. دشمنان میانش کمین گرفتند و عمر سعد به لشگرش که شمارشان از سی هزار بیش بود گفت: «نگذارید که عباس به یاران حسین برسد؛ که اگر آب نوشند هیچ یک از این مهلکه

رهایی نیابید.»

و چنین شد که همه نیروها به دشمنی این دلاور آماده شدند؛ چهار هزار تیرانداز تیرهاشان رو به عباس گرفته... و دیگر جنگ آوران میان نخلستان پراکندند تا میان عباس و خیمه گاه را ببندند. و بعضی میان نخلستان به کمین نشستند و دست راستش را و بعد هم دست چپش را برکنندند؛ ولی عباس چون تیر سوی خیمه گاه می شتافت شاید که در کارش که امام حسین علیه السلام فرموده بودش سربلند شود.

لحظه های حساسی بود و تیر چون باران تند آسمان بر او می بارید و عباس علیه السلام رجز می خواند و می گفت:
«از مرگ نمی هراسم که مرگ صعودی است
تا به دیدار شجاعان درگذشته بیوندم
جانم به فدای جان مصطفای پاکیزه
منم، عباسم و مشک آورده ام
و از سختی روز دیدار نمی هراسم»^۱
تیری بیامد و در مشک خورد و آبش ریخت. بعد تیری دیگر آمد و در سینه اش نشست. از اسبش فرو افتاد و برادرش حسین را

(۱) [نقل از] بحارالانوار ج ۴۵ ص ۴۰ چاپ بیروت

لأرهب الموت اذا الموت رقا حتی آواری فی المصالیت لقی

نفسی لنفس المصطفی الطهر

وقا ائی انا العباس اغدو بالسقا

ولا أخاف الشر یوم الملتقی

ندا در داد که: «دریاب مرا.»
چون افتاده دیدش گریست و گفت: «در این دم پشتم شکست
و چاره‌ایم نماند.»^۱
و روایت شده لعینی با تیرکی آهنین کوفتش. چون حسین
علیه السلام دیدش چنین خواند:
ای بدترین مردمان با سرکشیتان دشمنی ورزیدید
و رویاروی دین محمد نبی شدید
آیا بهترین پیامبران سفارش ما به شما نکرد
یا ما از نژاد آن پیامبر استوار نه‌ایم
یا مادرم زهرا سوای شما نبود
یا احمد [ص] بهترین مردمان نبود
نفرین شدید و خوار بدین بدکارگی که کردید
زودا که به گرمی آتش درافتید که شعله می‌کشد^۲
و امام حسین علیه السلام به خیمه‌گاه بازگشت و بر چهره‌اش نشانه‌های
اندوه هویدا بود. که اولین یاورش را و پرچم‌دارش را و علامت
لشگرش را از دست داده بود. روایت گوید که خبر به خاک افتادن
برادرش عباس را به زنان نرساند و به سوی خیمه او آمد و

(۱) الآن انکسر ظهري وقلت حيلتي

(۲) [نقل از] همان، ص ۴۲

وخالفتم دین النبی محمد
اما نحن من نجل النبی المسدد
اما کان من خیر البریة أحمد
فسوف تلاقوا حر نار توقد

تعدیتم یا شر قوم ببغیکم
اما کان خیر الرسل اوصاکم بنا
اما کانت الزهراء اُمی دونکم
لعنتم و اخزیتم بما قد جنیتم

عمودش را خواباند و از این نشانه زنان دانستند که صاحب این
خیمه شهادت یافت.

و شاعر جاودانه سرود چون گفت:

در کربلا آهن فرود آورده شد و ماه هاشمی تاریک شد

باید که قبیله «مضر» بر او شیون کند

زاده [پیامبر] سوی او رفت و بر او نوحه می‌کرد

که اینک پشتم شکست ای برادرم و یاورم^۱

سلام خدای بر تو ای ابا عبدالله؛ و سلام خدای و مهر و برکتش

بر برادرت عباس و بر خون‌هایی که در راه تو ریخته شد.

(۱) عمد الحديد بکربلاء خسف القمر

من هاشم فلتبکه علیاً مضر

فمشی الیه السبط ینعاه کسر

ت الان ظهري یا اخي ومعيني

ضمیمہ ۱

زیارت حضرت عباس بن علی علیہ السلام

آنچه پیش از ورود گویند:

سَلَامُ اللَّهِ وَ سَلَامٌ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَ عِبَادِهِ
الصَّالِحِينَ وَ جَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّادِقِينَ وَ الزَّكَايَا الطَّيِّبَاتُ فِيمَا
تَعْتَدِي وَ تَرُوحُ عَلَيْكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ
وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ
الْمُرْسَلِ وَالسَّبْطِ الْمُنْتَجَبِ وَ الدَّلِيلِ الْعَالِمِ وَ الْوَصِيِّ الْمُبَلَّغِ
وَ الْمَظْلُومِ الْمُهْتَضَمِ فَجَزَاكَ اللَّهُ عَن رَسُولِهِ وَ عَن امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
وَ عَن الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا
صَبَرْتَ وَ اخْتَسَبْتَ وَ أَعْنَتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ لَعَنَ اللَّهُ مَن قَتَلَكَ
وَ لَعَنَ اللَّهُ مَن جَهِلَ حَقَّكَ وَ اسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَن حَالَ
بَيْنَكَ وَ بَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُوماً وَ أَنَّ اللَّهَ مُنْجِزُ
لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ جِئْتِكَ يَا بَنَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ افِدَا إِلَيْكُمْ وَ قَلْبِي
مُسْلِمٌ لَكُمْ وَ تَابِعٌ وَ أَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَ نُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ
وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ فَعَعُوكُمْ مَعَكُمْ لَامِعٌ عَدُوُّكُمْ إِنِّي بِكُمْ وَ بِيَايَاكُمْ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ بَيْنَ خَالَفِكُمْ وَ قَتَلِكُمْ مِنَ الْكَافِرِينَ قَتَلَ اللَّهُ أُمَّةً
قَتَلْتَكُمْ بِالْأَيْدِي وَ الْأَلْسُنِ

وآنچه چون وارد شوند گویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَالْأَمِيرِ
الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَسَلَّم السَّلَامُ عَلَيْكَ
وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ
أَشْهَدُ وَأَشْهَدُ اللَّهُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَاضِي بِهِ الْبَدْرِيُّونَ
وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمَنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ
فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ الذَّابُونَ عَنِ أَحْبَائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ
وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفِي بَيْعَتِهِ
وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ وَأَطَاعَ وُلاةَ أَمْرِهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي
النَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْجُهْدِ فَبَعَثَكَ اللَّهُ فِي الشُّهَدَاءِ وَجَعَلَ
رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعْدَاءِ وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا
وَأَفْضَلَهَا عُزْفًا وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيِّينَ وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ
وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسَّنَ أَوْلِيَاكَ رَفِيقًا أَشْهَدُ أَنَّكَ
لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا
بِالصَّالِحِينَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ
وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُحِبِّينَ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ

و آنچه پس از نماز بالای سرگویند:

۴۶

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَدْعُ لِي فِي هَذَا الْمَكَانِ
الْمُكْرَمِ وَالْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمًّا إِلَّا فَرَجْتَهُ وَلَا
مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَطْتَهُ وَلَا خَوْفًا

إِلَّا أُمَّتَهُ وَلَا شَمْلًا إِلَّا جَمَعَتْهُ وَلَا غَائِبًا إِلَّا حَفَظَتْهُ وَأَذْنَيْتَهُ وَلَا
حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَكَ فِيهَا رِضَىٰ وَلِي فِيهَا صِلَاحٌ
إِلَّا قَضَيْتَهَا يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و آنچه پیش پا گویند:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسَ بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا بْنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَوَّلِ الْقَوْمِ إِسْلَامًا
وَأَقْدَمِهِمْ إِيْمَانًا وَأَقْوَمِهِمْ بِدِينِ اللَّهِ وَأَحْوَطِهِمْ عَلَى الْإِسْلَامِ أَشْهَدُ
لَقَدْ نَصَحْتَ اللَّهُ وَلِرَسُولِهِ وَلَاخِيكَ فَنِعْمَ الْأَخُ الْمُؤَاسَىٰ فَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً
قَتَلَتْكَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً ظَلَمَتْكَ وَلَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً اسْتَحَلَّتْ مِنْكَ الْحَارِمَ
وَأَنْتَهَكَتْ حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ فَنِعْمَ الصَّابِرُ الْمُجَاهِدُ الْمُحَامِي النَّاصِرُ
وَالْإِخُ الدَّافِعُ عَنْ أَخِيهِ الْمُجِيبُ إِلَى طَاعَةِ رَبِّهِ الرَّاعِبُ فِيمَا زَهَدَ
فِيهِ غَيْرُهُ مِنَ الثَّوَابِ الْجَزِيلِ وَالثَّنَاءِ الْجَمِيلِ وَالْحَقِّكَ اللَّهُ بِدَرَجَةِ
أَبَائِكَ فِي جَنَّاتِ النِّعَمِ اللَّهُمَّ إِنِّي تَعَرَّضْتُ لَزِيَارَةِ أَوْلِيَائِكَ رَغْبَةً فِي
ثَوَابِكَ وَرَجَاءً لِمَغْفِرَتِكَ وَجَزِيلِ إِحْسَانِكَ فَاسْئَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ
مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ وَأَنْ تَجْعَلَ رِزْقِي بِهِمْ دَارًا وَعَيْشِي بِهِمْ قَارًا
وَزِيَارَتِي بِهِمْ مَقْبُولَةً وَحَيَاتِي بِهِمْ طَيِّبَةً وَأَذْرَجَنِي إِذْرَاجَ
الْمُكْرَمِينَ وَاجْعَلْنِي بِمَنْ يَنْقَلِبُ مِنْ زِيَارَةِ مَشَاهِدِ أَحْبَائِكَ مُفْلِحًا
مُنْجِحًا قَدْ اسْتَوْجَبَ غُفْرَانَ الذُّنُوبِ وَسَتْرَ الْعُيُوبِ وَكَشَفَ
الْكُرُوبِ إِنَّكَ أَهْلُ التَّقْوَىٰ وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ

و آنچه گاه وداع گویند:

أَسْتَوِدُّعُكَ اللَّهُ وَاسْتَرْعِيكَ وَأَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ أَمَّا بِاللَّهِ
وَبِرَسُولِهِ وَبِكِتَابِهِ وَبِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ اللَّهُمَّ فَكُنْتُنَا مَعَ
الشَّاهِدِينَ اللَّهُمَّ لِاتِّجَعَلُهُ آخِرَ الْعَهْدِ مِنْ زِيَارَتِي قَبْرِ ابْنِ أَخِي
رَسُولِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَارْزُقْنِي زِيَارَتَهُ أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي
وَاحْشُرْنِي مَعَهُ وَمَعَ آبَائِهِ فِي الْجَنَانِ وَعَرِّفْ بَيْنِي وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ
رَسُولِكَ وَأَوْلِيَائِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَفَّنِي عَلَى
الْإِيمَانِ بِكَ وَالتَّصَدِيقِ بِرَسُولِكَ وَالْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ
وَالْإِثْمَةِ مِنْ وُلْدِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَالْبِرَاءَةِ مِنْ عَدُوِّهِمْ فَإِنِّي قَدْ
رَضِيتُ يَارَبِّي بِذَلِكَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

ضمیمه ۲

ترجمه زیارت حضرت عباس بن علی علیه السلام

آنچه پیش از ورود گویند:

سلام خدا و سلام فرشتگان مقربش و پیامبران فرستاده‌اش و بندگان شایسته‌اش و همه شهیدان و راست‌کرداران و گزیدگان پاکیزه‌جان به هر صبح و شب بر تو ای پسر امیرمؤمنان. درباره تو به تسلیم و باور وفاداریت و دوستی با جانشین پیامبر فرستاده و فرزند برگزیده و رهنمای دانشمند و وصایت‌دار ابلاغگر و مظلوم ستم‌دیده شهادت می‌دهم. خدای از سوی پیامبرش و امیرمؤمنان و حسن و حسین - صلوات الله علیهم - بهترین پاداش را از بهر آنچه [برش] صبرکردی و امید پاداش بردی و یاری کردی دهادت [که] خوش‌خانه آخرتی [باشدت]. نفرین خدای بر آن که کشتت و نفرین خدای بر آن که حق تو نشناخت و حرمت تو خوار شمرد و نفرین خدای بر آن که خود را میان تو و آب فرات انداخت. شهادت می‌دهم که تو مظلوم کشته‌شده‌ای و خدای آنچه وعده‌تان داده وفا خواهد کرد. تا به تو آمدم ای پسر امیرمؤمنان که سویتان فرستاده‌اندم و قلبم تسلیم و پیرو شما است و من [نیز] پیرو شمایم و یاریم برای شما مهیا است. تا خدای حکم فرماید و او بهترین حکم فرما است. و با شمایم. با شما؛ نه با دشمنانتان. من به شما و بازآمدنتان ایمان دارم و با آن کس که با شما ستیزه‌جست و جنگید رو در رویم. خدای

مردمانی را بکشد که با شما به دست و زبان جنگیدند.
و آنچه چون وارد شوند گویند:

سلام بر تو ای بنده شایسته سرسپرده خدای و رسولش و
امیر مؤمنان و حسن و حسین - صلی الله علیهم و سلم - سلام و
مهر خدای و برکتش و بخشایش و بهشتش بر تو و بر روح
و بر تنت. من شهادت می دهم و خدای را به شهادت می خوانم
که تو بر اراهی گذشته که بدریان و مجاهدان راه خدای، اهل
خلوص در جنگ با دشمنانش، کوشندگان به یاری اولیائش، و
پاسداران دوستانش بر آن گذشتند. خدای پاداشت دهاد.
برترین پاداش، و بیشترین پاداش، و فراوانترین پاداش. و
ماندنیترین پاداش که به کسی از پایداران بر بیعتش و
پاسخ دهندگان دعوت فرمانبران ولی امرش می دهد. شهادت
می دهم که تو در دوستی خالصت بسیار کوشیدی و سعی
کردی به تمام. خدای میان شهیدان برانگیزانندت و روح
همدم روح سعادت‌مندان قرار دهاد و از بهشتش گشاده‌ترین
جای و نیکوترین خانه‌ها را دهدت و نامت را در فراز بهشت
بلند کند و با پیامبران و راست‌کرداران و شهیدان و شایستگان
محشورت کند که اینان خوش دوستانیند. شهادت می دهم که
تو نه سستی نشان دادی و نه بدعهدی کردی؛ و تو با بینش از
کار [مطلوب طبع] خود درگذشتی؛ پیرو شایستگان [بودی] و
دنباله‌روی پیامبران. خدای ما و تو و پیامبرش و اولیائش را در
جایگاه اهل اطمینان و خشوع جمع کند که او مهربان‌ترین
مهربانان است.

و آنچه پس از نماز بالای سر گویند:

خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و در این جایگاه به کرامت ستوده و شهادت‌گاہِ سترگ بهر من گناهی که نابخشوده باشیش و اندوهی که ناگشوده باشیش و بیماری که شفایش نداده باشی و کاستی که نپوشیده باشیش و روزی که نگشاده باشیش و ترسی که آرامش نکرده باشی و پراکندگی که جمعش نکرده باشی و [یار] غایبی که نگاهش نداری و [به من] نزدیکش نکنی و خواسته‌ای از خواسته‌های دنیا و آخرت - که بدان راضی باشی و مرا در آن خیری باشد - که بر نیاوریش باقی مگذار، ای مهربان‌ترین مهربانان.

و آنچه پیش پا گویند:

سلام بر تو ای ابوالفضل عباس پسر امیرمؤمنان. سلام بر تو ای پسر سیدالوصیین سلام بر تو ای پسر اولین مردمان به اسلام و پیش‌ترینشان به ایمان و پاینده‌ترینشان بر دین خدای و درست‌ترینشان در اسلام. شهادت می‌دهم در دوستی خدای و پیامبرش و برادرت خلوص و رزیدی و بهترین برادر یاری‌کننده بودی. نفرین خدای بر مردمانی که کشتندت و نفرین خدای بر مردمانی که بر تو ستم کردند و نفرین خدای بر مردمانی که از تو حلال شمردن حرام‌ها را خواستند و [با کشتنت] حرمت اسلام را شکستند؛ [ای] بهترین شکیبای جهادگر حمایت‌کننده یاور، و برادر مدافع برادرش، و اجابت‌کننده فرمان پروردگارش، و شتابنده به آنچه دیگران از آن دوری جویند، از ثواب بزرگ و [یا از] ستایش زیبا. و خدای به جایگاه پدران در بهشت خوشگوار رساندت. بار خدایا؛ به زیارت اولیائت از سر میل به ثوابت و امید به بخشایشت و

احسان بزرگت شتافتم؛ و از تو می‌طلبم که بر محمد و خاندان پاکش درود فرستی و روزیم را به [عنایت] ایشان بسیار کنی و خوشیم را به ایشان برقرار و زیارتم را از [عنایت] ایشان پذیرفته و زندگیم را با [حضور] ایشان پاکیزه کنی و مرا تا مرتبت اکرام شدگان برسانی، و از آنان قرارم دهی که از زیارت شهادت‌گاه دوستانت دیگرگونه شوند و رستگار و حاجت‌روا و درخور بخشایش گناهان و پوشش کاستی‌ها و زدودن غم‌ها. که تو اهل تقوا و اهل بخشایشی.

و آنچه گاه و داع گویند:

به خدا می‌سپارم و از او خواهم که نگاهت دارد و سلامت می‌رسانم. به خدای و پیامبرش و کتابش و آنچه از نزد خدای آمده است ایمان داریم. پس بارخدایا ما را در شاهدان بنگار. خدایا این را آخرین باری نکن که به دیدار قبر پسر برادر پیامبرت - صلی الله علیه و آله - می‌آیم. و دیدارش را تا هر گاه که باشم روزیم کن. و با او و با پدرانش در بهشت محشورم کن و میان من و او و پیامبرت و اولیائت آشنایی بینداز. بار خدایا بر محمد و خاندان محمد درود فرست و بر ایمان به خودت و بر تصدیق پیامبرت و ولایت علی بن ابی طالب و امامان زاده او - علیهم السلام - بمیرانم و بر بیزاری از دشمنشان. بار آفریدگار من! هان که من بدین راضی شدم. و خدای بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.